

# هنر مادرها در روضه



## هدی برهانی

آموزگار

🔗 روزه رفتن مادرها روزه رفتن  
باشکوهی است. مقدمه دارد،  
متن دارد، مؤخره دارد. مقدمه از  
خانه شروع می‌شود. از وقتی که  
مادر با تمام سرعتش دارد مثل  
فرزیه می‌چرخد، لباس اتومی‌کند،  
میوه خرد می‌کند، پوره درست  
می‌کند، مداد رنگی و دفتر نقاشی

توی کوله‌پشتی کوچک بچه می‌گذارد بگیر، تا آن زمانی که بچه به بل بل لایه لای جمعیت دنبال جای دل باز می‌گردد تا بساط کودکش را به راحتی پهن کند. آن هم در میان جمعیتی که غالباً ترحیم می‌دهند بچه دورو برشان نباشد تا سرو صدا دیتشان نکنند.

در همین کشمکش و گیر و دار تازه کودک یادش می‌افتد که می‌خواهد برود دستشویی. این یعنی مادر هنوز ننشسته باید جا را، که هر لحظه ممکن است تنگ‌تر شود، به بغل دستی‌اش بسپارد و با کیسه کفش‌ها به سمت سرویس بهداشتی برود.

این مادر است که وسط سخنرانی باید به زنبور کج و معوج توی دفترچه نقاشی نگاه کند و به این پرسش اساسی پاسخ دهد که «مامان! صدای زنبور چی بود؟؟؟؟» و بعد برای ثانیه هایی نه پندان کوتاه پیش چشم های سرزنش گردیگران کشیده و جاندار بگوید «ووویییییییییی ززززززززز». مادر است که در جواب «مامان گشتمه!» ظرف پوره سیب زمینی را از کوله پشتی عروسکی در می آورد و با صبر و حوصله درحالی که با یک دست از حرف های سخنران یادداشت برداری می کند با دست دیگرش پوره توی دهان کودکش می گذارد. مادر است که وقتی فرزندش از بین بچه های جمع با یکی دوست می شود همه چیز را مدیریت می کند تا سر و صدایشان زیاد بلند نشود. «مداد رنگی ترو بذار وسط با هم استفاده نکنین.» (از سبیت به دوست دادی؟).

راستی که مادرها خیلی هنرمندند. هنرشان این است که بچه کوچک دنیا ندیده‌شان را با تمام مصائب با خود همراه می‌کنند و به مجلس روضه می‌برند. از رفتن به جلسه دلوخواه‌شان کوتاه می‌آیند و آنجایی می‌روند که رفتن بابچه راحت‌تر است. وسط هق‌هق گریه و روضه روضه خوان برای کودک چهارساله‌شان سیب و گربه می‌کشند تا او بتواند آن را رنگ کند. در این میان اگر بخوایم بگویم رفیق بی‌کلک مادرها در روضه چیست بی‌شک باید نام کتاب‌های رنگ‌آمیزی را ببریم. همان کتابچه‌های کوچک ارزان قیمت که صفحاتش پر است از تصاویر ساده تکراری. همان‌هایی که گرچه خط‌های تیره و پررنگ دور اشکال‌شان کشیده شده، اما کمتر کودکی به مرزهایشان توجه می‌کند. کتاب‌های رنگ‌آمیزی رفیق مادرها هستند. کافی است یکی از آنها را داشته باشند تا در بیشتر زمان روضه از شنیدن شکایت بغل‌دستی‌ها و سرسودی بچه‌ها در امان باشند.

حالا دیگر سال‌هاست که هر مادری هرسال شب اول محرم به جز لباس مشکی و دستمال اشک، يك كتاب رنگ‌آمیزی هم آماده می‌کند تا در روضه‌ها همراه خودش ببرد. به راستی که این هنر مادرهاست، همین که گوش‌های بچه‌های کوچک دنیا ندیده‌شان را در لابه‌لای رنگ کردن تصویرهای بچگانه توی كتاب با داستان حسین بن علی آشنا می‌کنند. با تمام سختی‌ها باز هم دست بچه‌های خردسال‌شان را می‌گیرند و همه کار می‌کنند فقط برای این که هر چند کوتاه، در هوای خیمه عزای ابا عبد... (ع) تنفس کنند.



## نویسنده:

## لیلا قربانی

## انتشارات:

## کتاب جمکران

١٤ صفحہ

١٩٠٠٠ تومان

## ماجرای هیات فدائیان علی

# عزاداری با کتاب



می‌تونیم هر کدوم از ما نقش یکی از این نوجوون‌ها را برداریم و یکی هم راوی باشه. اینقدر فضا سازی داستان و روایتش خوب و دلنشین پیش میره که مطمئنم کسانی که میان برای هیأت حتماً ارزش خوششون میاد.»

علی گفت: «آقا همیشه از آقای صولتی کتابفروش هم بخواهیم که چند جلد از کتاب رو به صورت امانت برای فروش در اختیارمون بگذاره، اون از طریق انتشاراتش می‌تونه حتماً برامون تهیه کنه.»

آقای سرمدی گفت: «آفرین بچه‌ها، ایده خوبی، انتشارات جمران کتاب‌های خوبی رو مشابه همین کتاب برای نوجوونها داره، مثل ریحانه پیامبر، نخلستانی از فانوس، مسجد پیامبر خدا و خیلی کتاب‌های دیگه... خوندن کتاب خیلی ایده خوبی، کتاب ۱۰ فصله ۱۴۰ صفحه داره، باید یه طوری برنامه‌ریزی کنیم که در این ۱۰ شب خواندن کتاب تمام بشه.»

مصطفی گفت: «به نظرم صدای محسن برای روایتگری داستان خیلی خوب باشه.»

آقای سرمدی نگاهی به من انداخت و گفت: «آقا محسن بسم!...  
بیا شروع کن.»

کتاب را از آقای سرمدی گرفتم و شروع به خواندن کردم: «بعضی اوقات در زندگی اتفاقاتی رخ می‌دهد که باید به خاطر آن، از تمام دلبستگی‌هایت رها شوی و خودت را از همه تعلقات دوست داشتنی‌ات برهانی! آری داستان ما هم از این قرار بود. همه چیز به هم ریخته بود. پدر در بند بود. کاروان حسین بن علی در برابر سپاه کوفه، صف‌آرایی کرده بود. هر لحظه، احتمال جنگ می‌رفت.

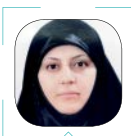
اما علی تنها مانده بود. نه می توانست خود را به کاروان برساند و نه می توانست برای نجات پدرش کاری کند. نمی خواست غرورام حبیب را رهال کند. سرش سنگین شده بود. با این که می گویند پسران عرب تا نوجوانی يك مرد کامل می شوند، اما با این حال، قلب که دارند، دلشان برای عزیزانشان تنگ خواهد شد. حتما چیزهای دیگری هم در زندگی آدمی هست که دل کنند از آنها طاقت فرساست.

به این فکر بود که باید تصمیمش را بگیرد. شروع کرد به شمردن ستاره‌ها، همین‌طور داشت می‌شمرد که چشم‌هایش از اشک پر شد. سرش را پایین انداخت و با گوشه آستینش اشک‌هایش را پاک کرد. مرد که نباید گریه کند. این لازمه مرد شدن بود. در دلش گفت چه کسی گفته مرد گریه نمی‌کند؟ حتماً تمام آن مردهایی که این حرف را می‌زنند، خودشان يك وقتی در گوشه‌ای دنج که دلشان گرفته، آرام اشک ریخته‌اند.»

آقای سرمدی خواندن مراقطع کرد و گفت: «خیلی خب مردان کوچک بلند شید یه یا علی بگید و تمرینتون رو شروع کنید. منم هر جایی که نیاز باشه کمکتون می‌کنم.»

و من که حالا مسؤولیت روایتگری به دوشم افتاده بود در این فکر بودم که امسال چقدر عزاداری‌هایمان می‌تواند متفاوت و پر از خلاقیت باشد.

﴿فدائیان علی اکبر (ع)﴾ فقط يك هیأت نیست. مکانی است برای مانوجوان ها که هر وقت دلمان می گيرد دور هم جمع می شویم و به کمک اهالی محل يك خیمه کوچک کنار محله راه می اندازیم؛ نداری می دهیم؛ سرود می خوانیم؛ مداحی می کنیم و خلاصه برایتان بگویم غم و شادیمان را با غم و شادی اهل بیت گره



نجمہ نیلی پور

روزنامه نگار

هر چند از دید خیلی‌ها هنوز مرشد شده‌ایم، اما کارهای مردانه بسیاری را تا به حال انجام داده‌ایم. کارهایی که خیلی وقت‌ها خودمان هم باور انجامش برایمان سخت بوده است. ما چهارده نفر، عشق‌مان به هیأت‌مان است، هیأتی که متولد محرم سال ۱۳۹۵ است.

کوچک‌ترین عضومان مهدی پنج سال از سن هیأت بزرگ‌تر است و بزرگ‌ترین عضومان علی سیزده سال بزرگ‌تر است. هیأت ما مثل همه هیأت‌ها پرشورترین مراسم دهه اول محرم هر سال بوده و هست. امسال اما همه چیز رنگ دیگری دارد و همه هیأت‌ها در تنب و تابند که با رعایت اصول بهداشتی بهترین و شایسته‌ترین مراسم را برای محرم داشته باشند، اما هیأت ما که يك هیأت کنار خیابانی است بیشترین تغییرات را باید در گرفتن مراسم محرم داشته باشد. چون اصلی‌ترین بخش هیأت ما پذیرایی از عزاداران امام حسین و دادن نذری بوده و هست و همین نگرانی پچه‌های هیأت را چند برابر کرد.

آقای سرمدی مشکل‌گشای هیأت و مدیر کتابخانه مسجد محل است. چند روز به محرم مانده بود. همه بچه‌های هیأت جمع شدیم و با آقای سرمدی قرار گذاشتیم. آقای سرمدی مثل همیشه نگرانی‌ها و دغدغه‌هایمان را برای برگزاری هیأت محرم امسال شنید. بلند شد و با آرامش همیشگی به سمت گنجینه اسرارش رفت و کتاب به دست و لبخند به لب برگشت.

«بچه ها ببینید چی براتون پیدا کردم. این کتاب رو کدومتون خوندید؟» به غیر از دست مصطفی دست هیچ کس دیگر بالا نرفت. قای سرمدی گفت: «ببینید بچه ها الان بهترین فرصته که یاد بگیریم چه روش های دیگه ای می تونیم هیأت رو سرپا نگه داریم. یکی از این روش ها اینه که به جای پذیرایی مروج کتاب های خوبی باشیم که در فضای محرم نوشته شده و چون شما خودتون نوجوون هستید یباید کتاب هایی که برای نوجوون ها نوشته شده رو معرفی کنید. هر کدومتون یکی از کتاب ها رو بخونید و معرفی کنید. تازه به کار دیگه هم می شه کرد اصلا بیاین به صورت زنده این کتاب «بچه های قرات» رو در ده روز اول محرم بخونید.»

ممصطفی که پایه هشتمی بود و با فضای کتاب آشنا، گفت: «آقا خیلی ایده جالبیه و جالب تر این که تمام شخصیت های این کتاب سه تا نوجوان هستند که می خوان خودشون روبه کر بلا برسوند،